

هم فراخوانی تحولات تاریخی و سیاسی دهه های ۱۹۵۰ تا ۲۰۰۰ میلادی و نظریات اخیر جامعه شناسی غرب^۱

دکتر ح. ا. تنهایی^۲ - فاطمه خادم لو^۳

چکیده

نوشتار حاضر با بهره‌گیری از اصل هم فراخوانی تلاش دارد ارتباط متقابل میان نظریات اخیر جامعه‌شناسی غرب و از جمله نظریات چهار جامعه شناس برجسته آنتونی گیدنز، اروینگ گافمن، میشل فوکو و اریک فرم را با تحولات تاریخی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دهه‌های ۱۹۵۰ تا ۲۰۰۰ میلادی نشان دهد.

مفاهیم کلیدی: فرانظریه، هم فراخوانی، مفاهیم تحلیلی، مفاهیم مکتبی، عاملیت، ساختارسازی، مدرنیته، جهانی شدن، دیالکتیک، مخاطره، بیگانگی، داغ، جنبش‌های اجتماعی

مقدمه

جامعه‌شناسان و متفکرین علوم اجتماعی، در ساختن و پرداختن نظریات خود، متأثر از تحولات در زمینه و بستر تاریخی و فرهنگی زمان خویش هستند. با مطالعه تفکرات و نظریات جامعه‌شناختی، و هم چنین با مطالعه تاریخی چگونگی پیدایش نظریات، می‌توان به وجود رابطه‌ای دیالکتیکی پی‌برد. بررسی تفکرات و نظریات جامعه‌شناختی، بدون توجه به شرایط اجتماعی و ویژگی‌های تاریخی و شرایط و موقعیت‌های مهم (Significant situation)، غیرممکن و غیراساسی خواهد بود. بنابراین هر فکر و اندیشه و نظریه‌ای به ناگزیر بایستی براساس رابطه‌ای دوسویه یا هم فراخوان که با شرایط اجتماعی - اقتصادی دارد، رشد کند. (تنهایی، ۱۳۸۳: ۴۳)

جامعه‌شناسی تفسیری معتقد به رابطه‌های دو سویه میان انسان و جامعه می‌باشد که طی آن، هم از جامعه تأثیر پذیرفته و هم بر آن تأثیر می‌گذارد، جامعه‌شناسان نیز به عنوان عضوی از جامعه، متأثر از نیروهای فرهنگی، سیاسی و تاریخی هستند. بنابراین همه حوزه‌های فکری، تحت تأثیر چنین زمینه‌هایی شکل گرفته‌اند. این امر به ویژه در جامعه‌شناسی صدق می‌کند؛ که نه تنها از این زمینه برخاسته، بلکه همین زمینه اجتماعی موضوع بررسی بنیادی آن را تشکیل می‌دهد. این واقعیت به این معنا است که بین نظریه‌ها و بستر شکل‌گیری آنان، گونه‌ای از رابطه دیالکتیکی برقرار است. بدین گونه که پیدایش یک نوع نظریه خاص، می‌تواند تحولات اساسی در جامعه ایجاد کند و اینکه شرایط خاص

^۱ - مقاله حاضر قبلاً در این آدرس منتشر شده است: فصلنامه مطالعات سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی آزاد شهر، سال اول، شماره ۴، تابستان ۱۳۸۸، صص ۲۷-۳۸.

^۲ - عضو هیات علمی گروه جامعه‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکزی، hatanhai@yahoo.com، www.hatanhai.com

^۳ - دانش‌آموخته دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکزی

اجتماعی - اقتصادی در جامعه، زمینه‌ساز شکل‌گیری نظریه خواهد بود. در این تحقیق کوشش می‌شود ریشه‌های ارتباط هم‌فراخوان بین تحولات تاریخی دهه‌های ۱۹۵۰ تا ۲۰۰۰ میلادی و نظریات اخیر جامعه‌شناسی غرب، به ویژه در خصوص اصول فرامکتبی یا تحلیلی مورد بررسی و شناسایی قرار گیرد.

گفتار اول: مبانی نظری

چارچوب نظری این تحقیق، تلفیقی از دیدگاه‌های گولدنر، پیتربرگر، ریتزر و تنهایی است. به عقیده‌ی آلون گولدنر (Alvin W. Gouldner)، «نظریه‌های جامعه‌شناختی که آگاهانه به شکل ساده‌ای تنظیم گردیده‌اند، اغلب دارای دو عنصر مشخص می‌باشند. یکی از این عناصر فرضیاتی هستند که صریحاً مطرح می‌گردند و فرضیات مسلم (Postulations) خوانده می‌شوند. اما علاوه بر آنها فرضیات دیگری هم وجود دارد. به این معنی که نظریه‌ها تحت تأثیر مجموعه‌ای از فرضیات که هم نامشخص هستند و هم نامی از آنها به میان نمی‌آید نیز قرار دارند. من این فرضیات را فرضیات کلی (Domain assumption) می‌خوانم و علت آن هم این است که از طرفی این فرضیات دور نما و زمینه‌ای را که فرضیات مسلم از آن گرفته شده‌اند، فراهم می‌سازند.» هم چنین گولدنر معتقد است که ایدئولوژی همگرایی (Convergence) در شکل‌گیری نظریات جامعه‌شناسی، مؤثر بوده است. با وجود کلیه تضادهای نظری آشکار، تاریخ به ما نشان می‌دهد که یک نوع توافق فکری ضمنی، میان کلیه متفکرین وجود دارد. نظریه پردازی که با این روش کار می‌کند راه خوبی برای ایجاد ارتباط میان موقعیت خود و گذشته انتخاب کرده و در ضمن برتری خود را هم نسبت به آن، نشان داده است. نظریه پرداز خود را فروتنانه کاشف اتفاق نظرها و نه پایه‌گذار آنها معرفی می‌کند.» (گولدنر، ۱۳۸۳: ۳۶).

جرج ریتزر (George Ritzer) نیز همه حوزه‌های فکری را متأثر از زمینه‌های اجتماعی شان در نظر می‌گیرد. این امر به ویژه در مورد جامعه‌شناسی صدق می‌کند که نه تنها از همین زمینه برخاسته، بلکه خود همین زمینه اجتماعی موضوع بررسی بنیادی آن را تشکیل می‌دهد. ریتزر یک رشته طولانی از انقلاب‌های سیاسی که به دنبال انقلاب فرانسه، در سال ۱۷۸۹ پدیدار شد و در سراسر سده نوزدهم ادامه داشتند، را به عنوان مهمترین عامل در پیدایش نظریه‌پردازی جامعه‌شناسی به شمار می‌آورد (ریتزر، ۱۳۸۳: ۸ و ۷).

پیتربرگر نیز از جامعه‌شناسانی است که به دو دسته عوامل اعتقاد دارد که این دو دسته را با حاملان اولیه یعنی: نقش فن‌آوری - اقتصاد - دیوان سالاری سیاسی و حاملان ثانویه یعنی: آموزش همگانی شهرنشینی تقسیم می‌نماید. همچنین تنهایی نیز مفاهیم را به دو دسته تحلیلی و مکتبی تقسیم کرده و معتقد است که مفاهیم تحلیلی یا وجوه مشابه میان جامعه‌شناسان از اصول بنیادین یا فرامکتبی جامعه‌شناسی برگرفته می‌شود در صورتی که مفاهیم مکتبی از سلیقه‌های نظری و مکتبی و گرایش‌های ایدئولوژیکی و نگرش‌ها و جهان‌بینی‌های جامعه‌شناختی یا اصول موضوعه و مفروضات مسلم یک مکتب برگرفته می‌شود و به ناگزیر در میان جامعه‌شناسان مختلف، متفاوت است و تنها در جامعه‌شناسان مشترک در یک مکتب مشابه است. (تنهایی، ۱۳۸۲: ۱۳۵)

گفتار دوم: متدلوژی پژوهش

الف) پرسش های پژوهشی

پرسش اصلی: چه ویژگی در پاره عینی (شرایط تاریخی، اقتصادی، سیاسی و ...) وجود داشته که پاره ذهن (نظریات اخیر) را فراخوانده و یا بالعکس؟

با رجوع به سؤال فوق می توان سئوالات فرعی قابل مطالعه را به شرح زیر مطرح ساخت :

- ویژگی ساختی - تاریخی (اعم از تحولات اجتماعی - سیاسی - فرهنگی و ...) جامعه امریکا و اروپا در دهه های ۱۹۵۰ تا ۲۰۰۰م چگونه می باشد؟

- ویژگی نظریات جامعه شناسی در دوران معاصر با توجه تحولات موجود در جامعه چگونه بوده است؟

- ساختار نظریات جامعه شناسی در دهه های اخیر با توجه به تحولات مذکور تغییر یافته است؟

- هم فراخوانی ای بین نظریات اخیر جامعه شناسی و تحولات دهه های ۱۹۵۰-۲۰۰۰م در اروپا و امریکا مشاهده می شود؟

ب) روش تحقیق

این پژوهش به صورت تلفیقی، از رویکرد تاریخی و مقایسه ای استفاده کرده است. با توجه به موضوع پژوهش، رویکرد تاریخی در جهت بررسی تحولات مختلف دهه های ۱۹۵۰ تا ۲۰۰۰ میلادی به خدمت گرفته شده است و روش مقایسه ای نیز در جهت بررسی مفاهیم تحلیلی نظریات اخیر جامعه شناسی غرب به کار گرفته شده است. در این پژوهش طرح تحقیقی به صورت مطالعه توصیفی و تحلیلی خواهد بود و به صورت نمونه و پهنانگر موضوع تحقیق را مورد کاوش قرار می دهد.

هم چنین برای گردآوری داده های لازم از فن کتابخانه ای و مراجعه به منابع معتبر دست اول و دست دوم استفاده شده است که تا حد امکان به اعتبار اطلاعات و نتایج پژوهش بیفزاید. در این پژوهش برای تحلیل داده ها، از تحلیل فنی و تحلیل محتوا بهره گرفته و با استفاده از روش های تحلیل عنصری و دیالکتیکی، به تجزیه و تحلیل اطلاعات جمع آوری شده پرداخته و با انتقادهای داخلی و خارجی پایه های تحلیل های بعدی را فراهم آورده است.

گفتار سوم: نمونه هایی از نظریات و هم فراخوانی آن با تحولات دهه های ۱۹۵۰ تا ۲۰۰۰ میلادی

از وقایع و تحولات مهم دهه های ۱۹۵۰ تا ۲۰۰۰ میلادی جنبش های مختلف در زمینه های متفاوت اعم از جنبش های زنان، دانشجویی دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ اروپا و امریکا، سیاهان، مذهبی و ... می باشد، هر کدام از این جنبش ها در جهت رسیدن به اهداف مورد نظرشان که در جامعه مدرن مورد مخاطره واقع شده بود در حال فعالیت بودند.

گیدنز در مورد نقش جنبش های اجتماعی می گوید: «جنبش های اجتماعی بعنوان شیوه های درگیری بنیادی که در زندگی اجتماعی مدرن بسیار اهمیت دارد، راهنماهای مهمی را برای دگرگونی های بالقوه آتی فراهم می سازند و بارقه هایی از آینده محتمل را نشان می دهند و تا اندازه ای وسایل تحقق آینده را نیز بدست می دهند. اما این را نیز باید تشخیص داد که این جنبش ها مبنای ضروری یا تنها مبنای دگرگونی هایی که ممکن است ما را به جهان امن تر و انسانی تر رهنمون

کند، نیستند.» (گیدنز؛ ۱۳۷۷: ۱۹۴-۱۹۰) در واقع گیدنز با این نگاه به این پدیده اجتماعی، جنبش‌ها را به طور دیالکتیکی مورد بررسی قرار می‌دهد و آنها را در جهتی مثبت برای دگرگونی‌های آینده مفید می‌داند؛ ولی در عین حال آنها را یک علت تامه برای ایجاد جهانی امن‌تر و انسانی‌تر نیز نمی‌داند.

تحولات در حوزه‌های مختلف علوم از جمله: زیست‌شناسی، پزشکی، ژنتیک، کیهان‌شناسی، روان‌شناسی، مشاوره و ... در دهه‌های ۱۹۵۰ به بعد میلادی این بستر را فراهم آورد که دانشمندان علوم مختلف از زوایای متفاوت و مجزا ابعاد مختلف وجودی انسان را مورد کاوش قرار دهند و در خلال این بررسی‌ها به یافته‌هایی در خصوص انسان به عنوان یک موضوع جدید مورد بررسی دست پیدا کنند.

فوکو به عنوان یکی از نظریه پردازان مورد بررسی در این پژوهش می‌خواهد بداند: «چگونه آدمها از طریق تولید دانش بر خود و دیگران تسلط می‌یابند. او دانش را ایجادکننده قدرت می‌داند.» (ریترز؛ ۱۳۷۴: ۵۵۷) فوکو معتقد است، در پی پیشرفت دانش و تکنولوژی گسترده‌تر، فرد شناسا و شناخته دانش خود گردیده است و نوعی شیوه نوپدید انقیاد پدید آمده است که انسان نوین از طریق دانش و ایجاد جامعه انضباطی و نظم سراسری، قدرت را در جهت سلطه بر انسان به کار می‌گیرد. هم‌چنین در حوزه جنسیت نیز فوکو اعتقاد دارد که در سایه عمل اعتراف و یا کنترل جمعیت و ... مقوله میل جنسی رفته رفته به مباحث حقوق، روان پزشکی، آموزش و پرورش و ... وارد شد و چگونگی اعمال قدرت بر این نوع مباحثه نفوذ کرد. با نگاهی تحلیلی و فراتر از مکتبی به این نظریه می‌بینیم که از نظر فوکو راهها و اهداف جامعه مدرن در همه حوزه‌ها به یک جهت سوق داده می‌شود و از طریق راههای مختلف یک هدف مشخص پیگیری می‌شود و آن سلطه و به عبارتی قدرت از طریق دانش علمی می‌باشد. البته لازم به ذکر است که فوکو نسبت به نظم و انضباط در جامعه مدرن نظری کاملاً منفی ندارد و در جاهایی مثل کارخانه‌ها و ارتش آنرا مفید نیز می‌داند.

انقلاب ۱۹۷۹ (۱۳۵۷) ایران نیز به عنوان پدیده بزرگ تاریخ معاصر ایران و شاید به نوعی جهان می‌باشد؛ زیرا با برجسته شدن بعضی از مولفه‌ها و شاخص‌ها در این تحول همچون: نگرش به مذهب - روح جمعی یا اراده جمعی و ... تغییراتی در نظریات برخی متفکران ایجاد کرده است. فوکو و گیدنز از نظریه پردازانی‌اند که در این خصوص نظرانی را ارائه داده‌اند. فوکو معتقد است: «اراده جمعی قبل از پیروزی انقلاب ایران یک ابزار نظری برای تحلیل و توجیه نهادها بوده که هرگز کسی آنرا ندیده است. اما ما در تهران و ایران با اراده جمعی یک ملت برخورد کرده ایم و این چیزی بود که بدین گونه در تاریخ ظهور کرده است و علاوه بر اراده جمعی چیزی که ما را شگفت زده کرده بود این بود که مبارزه‌ای میان عناصر متفاوت وجود ندارد؛ فقط یک رویارویی وجود داشت و آن هم رویارویی تمام مردم و قدرت حاکم بود.» (فوکو؛ ۱۳۷۹: ۵۸-۵۷) درواقع در این نظریه فوکو از طریق مفهوم تحلیلی تضاد، تضادی که میان مردم و قدرت حاکم وجود داشته را بیان می‌دارد. این مسأله را می‌توان از نظریات فوکو استنباط کرد که کنشی که مردم دست به آن زدند و با عنوان اراده جمعی از طرف فوکو اعلام شده است درواقع همان کنش جمعی است که به منصف ظهور رسیده است و این اصطلاح چیزی نیست مگر همان کنش پیوسته ای که بلومر قبل از همه به آن اشاره داشته است.

گیدنز نیز در خصوص این تحول بزرگ معتقد است: «این جنبش، جنبشی است که مردمی با منافع گوناگون را گرد هم آورده تا شاه را سرنگون کنند. احیای اسلامی و تفسیر تازه رادیکالی از عقاید شیعه باعث شد تا این شیوه تفکر در کشورهای دیگر نیز برانگیخته شود. این جنبش واکنشی علیه غرب با ابراز هویت ملی یا فرهنگی می‌باشد که با

علایقی همراه است که خاص دوران مدرن است.» (گیدنز؛ ۱۳۷۶: ۵۰۷) با بررسی دقیق این دیدگاه نیز می‌توان دریافت که گیدنز نیز چیزی جز مفهوم تحلیلی تضاد را به تصویر نکشیده است؛ تضادی بین منافع مردم و قدرت حاکم و در عین حال مفهوم تحلیلی کنش را نیز مشاهده می‌کنیم که از سوی مردم شکل گرفته است و به صورت سازمان یافته در طی زمان به کنش جمعی تبدیل شده است تا به مرحله پیروزی برسد. در واقع در اینجا نیز رد پای نظریه کنش پیوسته بلومر را می‌توان مشاهده کرد.

«استعمار معکوس» از مفاهیمی است که گیدنز در تبیین نظریات خود بکار می‌برد و از طریق آن می‌خواهد توضیح دهد که جهانی شدن این فرصت را به کشورهای در حال رشد می‌دهد تا از منابع اطلاعاتی و فنی کشورهای غنی استفاده کرده و تلاش نمایند تا دوره‌های استعماری گذشته را جبران کنند. (گیدنز؛ ۱۳۷۷: ۵۸۶).

در ارتباط با این نظریه گیدنز می‌توان به جنگ ویتنام به عنوان واقعیتی تاریخی اشاره کرد که در طول دهه‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۵ اتفاق افتاد. جنگی که امریکا با حمله نظامی علیه ویتنام ترتیب داده بود. اگرچه جنایات مستقیماً متوجه مردم ویتنام بوده اما این جنگ برای امریکا نیز عواقب و عوارض متعددی داشته است، از جمله: توسعه فساد، اعتیاد به مواد مخدر، استعمال نارنجک‌های ضد نفر، کشته شدن تعداد زیادی از سربازان و از دست رفتن ذخایری بود که به نحو شایسته‌ای می‌توانست از آن استفاده نمود. (کندی؛ ۱۳۵۰: ۱۰۷) مشاهده مفهوم استعمار معکوس در این جنگ قابل رویت می‌باشد، یعنی در عین حال که کشوری مثل ویتنام تحت اشغال و حمله نظامی امریکا می‌باشد در نقطه مقابل می‌توان منافع در معرض خطر کشور پیشرفته را نیز مشاهده کرد. بکارگیری مفهوم فرامکتبی دیالکتیک از سوی گیدنز در استفاده از مفهوم استعمار معکوس جهت تبیین نظریاتش مشهود می‌باشد، زیرا او پدیده استعمار را یک سویه و کاملاً مثبت نمی‌بیند و اثرات و پیامدهای منفی آنرا نیز با بکارگیری این مفهوم متذکر می‌شود.

مواجه شدن با پدیده جهانی شدن، مدرنیته، تنگناها و محدودیت‌های عصر صنعتی، مخاطراتی که از پیشرفت در دنیای جدید پیش آمده، پیشرفت‌های مادی و تکنولوژیکی تک بعدی و مسائل مشابهی چون از خودبیگانه شدن انسان و تجربه دنیایی که در تضاد با یک جامعه آرمانی و سالم بود، بسیاری از متفکران دهه‌های ۱۹۵۰ تا ۲۰۰۰ میلادی را برآن داشت تا با نگرشی جدید به دنیای اطراف، عناصر جهان خود را مورد بازبینی قرار دهند و به قول ادموند هوسرل – فیلسوف پدیدارشناس – با فن و روش اپوخه به جهان معاصر خود بنگرند.

اریک فرم از متفکران حوزه انتقادی این دهه‌ها نیز با مطرح کردن مفاهیمی چون از خودبیگانگی – انسان سالم – جامعه سالم – منش فردی و اجتماعی و ... نگرانی خود را از وضع موجود جهان اعلام کرده است. ملاک فرم در پرداختن به جامعه سالم، همسویی آن با طبیعت انسانی و نیازهای اصیل او می‌باشد. زیرا او با تأکید به نکات هستی شناختی خویش ملاکی عمومی برای سنجش میزان سلامت یا بیماری و کجروی جامعه معرفی می‌نماید. (تنهایی؛ ۱۳۸۳: ۶۲۲-۶۲۱) فرم معتقد است: «هیچ یک از نظام‌های کنونی اعم از توتالیتراریسم، فاشیسم یا استالینیسم، سرمایه‌داری و سوسیالیسم نمی‌توانند ایجاد جامعه‌ای سالم را تضمین کنند. زیرا آنها حس حقارت را در انسان تشدید می‌کنند و با افزایش و ترغیب کار مکانیکی انسان را تبدیل به بنده‌ای در برابر بت تولید می‌نمایند.» (فروم؛ ۱۳۷۵: ۶۲۸) فروپاشی نظام شوراه و به وقوع پیوستن این تحول بزرگ در مقابل دیدگان دیدگاه سرمایه‌داری نیز بسیاری از متفکران را در جهت نگرشی نو به جهان اطراف و تفکرات خود یاری می‌هند. در تضاد بودن منافع انسان و جامعه سالم با توجه به

طبیعت انسانی و نیازهای اصیل انسان موضوعی است که فروم در قالب مفهوم تحلیلی تضاد به آن پرداخته است. البته در عین حال در مورد نظام و جامعه سرمایه‌داری، به طور دیالکتیکی نظری کاملاً منفی نداشته و این نظام را در عین حالی که دارای نکات مثبت می‌داند، نتایج و پیامدهای منفی از جمله سلطه ماشین - از خودبیگانگی - عمل انفعالی و ... را نیز برای آن بر می‌شمارد.

فرم هرگونه عبادت و تسلیم به غیری را از خودبیگانگی و بت‌پرستی می‌نامد. در فرایند از خودبیگانگی انسان خود را واجد نیروها و استعدادهای خود نمی‌داند بلکه به مثابه شیء تلقی می‌کند که به قدرت‌های خارج از خود واگذار شده است. (تنهایی، ۱۳۸۳: ۶۲۷-۶۲۵) منش نیز از دیدگاه فرم دو نوع است: منش اجتماعی (social character) که منظور از آن ویژگی‌هایی است که در اکثریت مردم وابسته به یک فرهنگ می‌توان یافت و وظیفه آن قالب‌ریزی انرژی انسان در جهت اهداف و مقاصد جامعه و هم‌نوایی افراد با آن است، نه تمایلات شخصی آگاهانه. (همان: ۶۲۰) بیان منش اجتماعی از سوی فرم تداعی‌کننده نظام نسبتاً پایدار می‌باشد که در بیان جامعه‌شناسی در واقع به کاربردن همان مفهوم تحلیلی ساخت می‌باشد که بر جامعه حاکم می‌باشد. فرم با مشاهده نظام‌های حاکم موجود در جهان اعم از سرمایه‌داری، فاشیسم و کمونیسم و شرایطی که این نظام‌ها دارند به این نوع منش اشاره می‌کند. در مقابل منش فوق به منش فردی نیز اشاره می‌کند که در این نوع منش فرد بر اساس تمایلات روحی و طبیعت انسانی خود کنش می‌نماید. فرم در تبیین مفهوم منش فردی به مفهوم تحلیلی کنش اشاره می‌نماید که از سوی انسان با توجه به تفسیری که از اعمال و کردار خود می‌نماید دست به عمل می‌زند. از این جهت می‌توان فرم را در حوزه اندیشمندان تفسیرگرایی نیز به شمار آورد.

گیدنز نیز در مباحث خود راجع به مدرنیته و پیامدهای صنعتی جهان معاصر، واکنش رایج را در تقابل بین اختیار و خطرپذیری می‌داند. او معتقد است: «اشکال مدرن بازتابندگی به بازیگران عرصه اجتماعی این اختیار را می‌دهد که پایه اقتدار و روال بدیهی را سست کرده و در آن تشکیک نمایند.» (استونز؛ ۱۳۷۹: ۴۳۲) او جهان معاصر و پیشرفت تکنولوژیکی آنرا به گردونه‌ای بی‌مهار تشبیه می‌نماید. این نوع نگرش دیالکتیکی از سوی گیدنز حاصل شرایط موجود جهان معاصر می‌باشد که در نظریه ساختارسازی^۱ (Struturation) گیدنز نیز متبلور می‌شود؛ او در این نظریه عاملیت و ساختار را بصورت به هم‌بافته‌ای در کنار یکدیگر می‌داند و از طریق مفهوم بازتابندگی این نظریه را تبیین می‌نماید. ساختارسازی یا ساخت‌یابی، از این جهت معنایی دقیق‌تر برای این نظریه می‌باشد که در این نظریه با عاملیت سروکار داریم؛ عامل یا کنشگر، فرد فعالی است که دست به عمل می‌زند و از طریق مفهوم بازتابندگی در نظم ساختار تشکیک کرده و آنرا باز می‌سازد. از دیدگاه پارکر: «نظریه ساختارسازی تولیدی فرهنگی بود که نیازهای درونی - احساسی و سیاسی دوره‌ای معین یعنی اوایل دهه هفتاد را ارضا می‌کرد.» (پارکر؛ ۱۳۸۳: ۱۰)

در نظریه گافمن نیز در معنای کلمه «هویت» شاهد رگه‌هایی از بحث مدرنیته و عصر جدید و پیامدهای آن می‌باشیم. گافمن معتقد است: «در دنیای مدرن اطلاعات مربوط به هویت شخص را می‌توان به دقت مستند کرد و از آن برای جلوگیری از ارائه تصویر غلط از هویت اجتماعی بکار برد. مانند مدارک شناسایی، کارت دانشجویی، گواهینامه و ...» (گافمن؛ ۱۳۸۶: ۱۱۷) در معنایی تحلیلی می‌توان از مفهوم ساختار در این تفسیر گافمن استفاده کرد و حاکم شدن

^۱ - نظریه struturation به نظر تنهایی ساخت‌سازی به نسبت ترجمه‌های متداول ساخت‌یابی یا ساختاربنندی درست‌تر و مناسب‌تر است.

بعضی از راهکارها را در جوامع مدرن از پیامدهای ضروری آن دانست که بطور غیرارادی گریزی از آن نیست و در عین داشتن پیامدهای منفی و احساس دریند بودن برای انسان عصر جدید، دارای کارکردهای مثبتی نیز می‌باشند. در بستر نظری دیگر نیز گافمن نظریه نهادهای مطلق (Total institution) را بیان می‌دارد که تأثیر خردکننده سازمان‌ها و نظام‌های دیوانسالاری بزرگ را می‌رساند. چیزی که افراد قدرت تغییر آن را ندارند و این سازمان‌ها دارای حرکت خردکننده خود می‌باشند که افراد به خاطر ناتوان بودن در تغییر آن علاقمند هستند با این سازمان‌ها انطباق پیدا کنند. این نوع انطباق یا سازگاری به نظریه سازگاری دومین (Secondary adjustment) معروف شده است. (گولدنر؛ ۱۳۸۳: ۴۱۹)

تحولات دهه‌های ۱۹۵۰ به بعد پدیده جهانی دیگری را نیز تجربه کرده است و آن جنبش چپ نو (New left) است. این جنبش اجتماعی گسترده شامل گرایش‌های بسیار گوناگونی می‌گردد که متکی بر زیربنای فکری نو می‌باشد و در میان نسل جوان رایج است؛ این جنبش خواستار گسترش متساوی حقوق مدنی در رابطه با آزادی و برابری رنگین پوستان است. ارزش‌های مورد توجه این دانشجویان از جمله: اعتقاد به خلاقیت به جای اتفاق نظر، آرزوی زندگی در جامعه کوچک و برخورداری از ارزش‌های گروهی (communal value)، علاقه به ساختن جامعه‌های دیگر (counter society) با نهادهای متفاوت و بی‌علاقگی به پذیرش و سازگاری با نهادهای اجتماعی مسلط می‌باشد. (گولدنر؛ ۱۳۸۳: ۴۳۹-۴۳۸) نگرشی که در بین جوانان و دانشجویان این جنبش به چشم می‌خورد شاید به نوعی تازه و قابل توجه باشد. این دیدگاه در زمانی در جامعه ترویج می‌شود و به عنوان دیدگاهی نو مطرح می‌شود که همه چیز در سایه نظم و تکامل‌گرایی به سکوت و سازگاری دعوت می‌شد و هرگونه تضاد و مقاومتی به عنوان کجروی و انحراف به حساب می‌آمد. گافمن به عنوان نظریه‌پرداز می‌گوید که در دهه‌های مذکور می‌زیسته در نظریه تحلیل چارچوب (Framework analysis) خود سعی نموده از این نوع تفکر بهره بگیرد. «گافمن برای تبیین کنش متقابل اجتماعی به شیوه‌ای تازه تر بهره می‌گیرد. چارچوب شیوه‌ای سازمان یافته است که در خلال آن مردم می‌توانند تجربیات خویش را بازتعریف و سازماندهی نموده و به این وسیله گوهر و چیستی تجربه و نگرش خویش را سازماندهی کنند.» (تنهایی، ۱۳۸۷: ۵). بازتعریف کردن از موقعیت و دوباره معنا کردن موقعیت همان طور که ذکر آن رفت از ویژگی‌های تفکر جوانان و جنبش‌های دهه‌های مذکور بود. در این نظریه گافمن از مفهوم تحلیلی دیالکتیک در جهت بازسازی و بازتعریف جامعه و موقعیت توسط کنش‌گر یا عاملان انسانی بهره می‌گیرد. در مفهومی تحلیلی، این تشابه بین نظرات گیدنز و گافمن قابل مشاهده می‌باشد.

علاوه بر نظریه تحلیل چارچوب، گافمن در کتاب داغ با استفاده از مفهوم تحلیلی تضاد انسانی را به تصویر می‌کشد که منافع و هویت‌اش را در تضاد با دیدگاه جامعه و جمع می‌بیند و فکر می‌کند هویت اجتماعی بالفعل در تضاد و در مقابل با هویت اجتماعی بالقوه‌اش است. او در کتاب داغ تأکید می‌کند: «داغ (Stigma) هر آن چیزی است که ما را بی‌اعتبار می‌سازد و غالباً یک شکست اخلاقی بنیادین است که می‌تواند به طور عمیق بی‌اعتبارکننده باشد.» (میننگ؛ ۱۳۸۰: ۱۰) توجه به آرزوهای زندگی در جامعه کوچک و آزادانه اندیشیدن و دیدن گروه‌های کوچک، نگرش‌های آزاداندیشانه و رادیکالی بود که در دهه‌های مذکور شکل گرفته بود. رنگ‌های متفاوت را دیدن و پرهیز از یکرنگ دیدن؛ ایده‌ای که در

جامعه مدرن شکل گرفت. نظریه داغ گافمن، که پیش از فوکو تنظیم شده بود، را به نوعی می‌توان در تحلیلی فرامکتبی در اشتراک معنایی با نظریه قدرت فوکو دانست و آن را نوع جدیدی از ابزار سلطه در دنیای مدرن تعبیر کرد.

نتیجه‌گیری

مقاله حاضر براساس اصل هم‌فراخوانی (تنهایی، ۱۳۸۲) در جهت یافتن ارتباطی دوسویه بین نظریات اخیر جامعه‌شناسی غرب و تحولات مختلف تاریخی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و ... به بررسی برخی از تحولات مهم و ارتباط معنایی آن با برخی نظریات در دیدگاه نظری چهار نظریه پرداز مورد ذکر در این پژوهش پرداخت و در این راستا به این نتیجه رسید که در لابه‌لای نظریات هر کدام از نظریه‌پردازان به طور مشهودی رگه‌هایی از عناصر و مولفه‌های تحولات گذشته و مفاهیم به کار برده در این تحولات مشاهده می‌گردد. اگرچه هر کدام از این چهار نظریه‌پرداز از نظر مکتبی متعلق به مکاتب فکری متفاوت در جامعه‌شناسی می‌باشند، اما در قالب بررسی اصول و مفاهیم فرامکتبی و تحلیلی - که در هر رشته‌ای انسجام و چارچوبی را برای آن رشته فراهم می‌آورد - در نهایت مشاهده می‌شود صرفنظر از دیدگاه‌های مکتبی که براساس اصول موضوعه و ستون N هر مکتب موجد تمایز می‌باشد؛ اما با استفاده از مفاهیم و اصول فرامکتبی می‌توان به زبانی مشترک رسید که در کلام هر یک از آن‌ها به گونه‌ای متبلور می‌باشد. علاوه بر آن به یک وجه اشتراکی نیز در خصوصیت هر کدام از نظریه‌پردازان و نظریاتشان دست یافته است: این که بستر اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و ... مشترک می‌تواند زمینه‌های فکری مشابهی در افراد یک زمانه بوجود آورد.

منابع

- استونز، راب؛ «متفکران بزرگ جامعه‌شناسی»، ترجمه مهرداد میردامادی، تهران نشر مرکز، ۱۳۷۹.
- برگر، پیتر و دیگران «ذهن بی‌خانمان (نوسازی و آگاهی)»، ترجمه‌ی محمد ساوجی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۱.
- پارکر، جان؛ «ساختاربندی»، ترجمه امیرعباس سعیدی پور، تهران، انتشارات آشتیان، ۱۳۸۳.
- تافلر، آلوین؛ «موج سوم»، ترجمه شهیندخت خوارزمی، تهران، نشر فاخته، ۱۳۷۴.
- تنهایی، ح. ا. «جامعه‌شناسی نظری؛ مبانی، اصول و مفاهیم»، تهران، انتشارات بهمن برنا، ۱۳۸۶.
- تنهایی، ح. ا. «درآمدی بر مکاتب و نظریه‌های جامعه‌شناسی»، مشهد، نشر مرنديز، ۱۳۸۳.
- تنهایی، ح. ا. «پارادایم روش شناختی کیفی، روش تحلیل کنش در نظریه ی اروینگ گافمن..» فصلنامه تخصصی جامعه‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی آشتیان، سال چهارم، شماره دوم، تابستان ۱۳۸۷.

- ریتزر، جورج «نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر»، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۴.
- فرم، اریک؛ «جامعه سالم»، ترجمه اکبر تبریزی، تهران، فیروزه، ۱۳۵۷.
- فوکو، میشل؛ «مراقبت و تنبیه: تولد زندان»، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران، نشر نی، ۱۳۷۸.
- فوکو، میشل؛ «ایران، روح یک جهان بی روح»، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران، نشر نی، ۱۳۷۹.
- کندی، رابرت؛ «ویتنام: سرزمین نفرین شده»، ترجمه خسرو عسگری، تهران، موسسه مطبوعاتی عطائی، ۱۳۵۰.
- گافمن، اروینگ؛ «داغ ننگ»، ترجمه مسعود کیانپور، تهران، مرکز، ۱۳۸۶.
- گولدنر، آلوین؛ «بحران جامعه شناسی غرب»، ترجمه‌ی فریده ممتاز، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۳.
- گیدنز، آنتونی؛ «پیامدهای مدرنیت»، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۷.
- گیدنز، آنتونی؛ «جامعه شناسی»، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشر نی، ۱۳۷۶.

منابع انگلیسی

- Baret, Patric ۲۰۰۶, Goffman, Erving, in: Encyclopedia of social theory, London: Routledge
- Fromm Erich ۱۹۶۳ "Escape from Freedom", N.Y.: Fawcett,
- ----- ۱۹۶۸ "The Sane Society", N.Y.: Fawcett,
- Giddens A., ۱۹۷۷, 'Capitalism and modern social theory', Cambridge University Press,
- _____, ۱۹۷۹, Central Problems in Social Theory: Action, Structure and Contradiction in Social Analysis. London: Macmillan
- Goffman, Erving ۱۹۵۹, The presentation of self in eneryday life, New York: Doubleday, Anchor

abstract

Mutual implication of Political and historical changes and recent western sociological theories in decades of ۱۹۵۰-۲۰۰۰

Dr. H. A. Tanhaei^۱

F. khademloo^۲

Abstract

This paper has selected four social theorists, Giddens, Goffman, Foucault, and Fromm, as the main sample of new theories, and from various countries, to be examined based on mutual implication principle, if there exist any relations among them and political, economic, cultural and social events and movements in Western Societies from ۱۹۵۰-۲۰۰۰.

Main concepts:

Agency, Alienation, Analytical concepts, Dialectic, Globalization, Ideological concepts, Meta-theory, Modernity, Mutual implication, Risk, Stigma, Structuration, Social movements

^۱ hatanhai@yahoo.com , www.hatanhai.com

^۲ Graduated from Islamic Azad University, Central Tehran Branch